

گوته شاعر بزرگ آلمانی

GOETHE

بقلم هوشیار شیرازی

(۵)

هیجان آورده بود و انقلابیون فرانسه نیز درام او را ترجمه نموده و آتش انقلاب را بآن تیز میکردند از طرف مجمع مرکزی انقلابیون فرانسه هموطن آنها شمرده شد و درپای حکمی که برای او فرستادند امضای «روبیر» و «دانتن» وجود است و وقتی دستخط «کانونت» (Convent) به «شیلر» رسید که «دانتن» خود فدای جاه طلبی «روبیر» ضعیف النفس لاغر اندام که رنگ و روی سبز وزرد او برای زن صفتی و بیروتی او بهترین نشان بود

آشنائی گوته و «شیلر» با هم و تبادل افکار و همبستگی درتالیف آثار و کمک متقابل آنها پانزده سال طول کشید و «شیلر» گوته را درنوشتن و اتمام آثاری که «گوته» بانها شروع کرده ولی ختم نکرده بود بسیار تشویق و کمک و حتی اصرار کرد.

«شیلر» شاعری بود که همینقدر که مضمونی را پیش میکشید شب و روز دراطراف آن فکر میکرد و طرح ریزی مینمود و تقسیماتی را ملحوظ

«گوته» اگر حقیقت جوئی میکرد برای نفس حقیقت آنرا میجست. اگر جهان بین بود برای «دینش» میدید. حکیم سنائی مانیز این معنی را با نهایت فصاحت و دلربائی در بیت پائین می پروراند:

سوی آن دلبر نیوید هیچکس با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچ تن با پیرهن

پس از مراجعت از ایتالیا «گوته» جوان رفته و گوته درباری بجای او آمد. گوته پر جوش و خروش از آب و تاب افتاده و گوته «کلاسیک» سر بر آورد. از آن وقت دیگر توده و کثرت علمی علوم انسانی و ادبیات فرسنگی

از او می شنید و کثرت جوانان با او می گرویدند زیرا که خط سیر «گوته» جهت دیگری در پیش گرفته بود. شور و شر را دوست نمیداشت با انقلابیون فرانسه بد میگفت و ایشان را دیوانه و وحشی و مخرب تمدن و اروپا می شمرد ولی در همین اوقات «شیلر» که با او در ادبیات آلمان هم تراز و است و بعد ها با او رفیق فکر و معنی شد در نتیجه «درام» معروف به «دزدان» که در سن بیست سالگی نوشته و سر تا سر آلمان را

میداشت و مواد و قوانین را در نظر میگرفت و بالاخره کار را تاموقبعیکه بر خود حتم کرده بود ختم میکرد و عقیده و لسنک، نیز این بود که عزم در میان انسان و مخلوقات دیگر و حیوانات فارق حقیقی میاشد و نشان شاعر و نویسنده زبردست این است که از روی عزم و بنا بر مقصود و بطور عمد شعر بتواند بگوید و بدیگران بتواند اقتضا کند و با این حال تیجه را خوب و عالی از آب بیرون بیاورد و سرودن و گفتن و نوشتن از روی عزم و تصمیم او را از مقلدین و آن زمره گویند کانی جدا میسازد که میگویند

طبع کونه، برخلاف گفته و لسنک، و کرده و شیلر، بود چه با که سالبان در از اثر مهمی از قلم او جاری نشده و شاید در ظرف یکسال جز چند قطعه و غزل نسروده است در حالیکه (شیلر) جوانمرد در ظرف ده پانزده سال درامهای مهم خود را که با درامهای شکسپر در یک ردیف شمار میاید ساخته و خود را از سخنوران درجه اول دنیا نموده است.

گوتته، یکی از آشنایان خودش میکوید: «من اشعارم را تقریباً همیشه مرتجلا و در مواقعی که حالی داشته ام ساخته ام، هر وقت که دریای طبع شاعر موج میشده است در ولالی کرا نها از اعماق روح خود مانند قطرات باران بساحل میریخته است و شیلر را درین مواقع در بحر حیرت غرق میساخته. بعضی از آثار گوتته، و درامهای او محصول انشاء دوروز یا سه روز و یا چهار روز است

مسافرت با ایتالیا و معاشرت و موافقت با شیلر، درهای کمال معنوی را بر روی گوتته، باز کرده چنانسه در پیش اشاره کردیم، گوتته، فکری باز و سری خالی از

تعصب داشت و در هر جا حقیقت بروز میکرد آنرا تقدیس مینمود و از آن استفاده می برد و اگر در ایام جوانی نیز جوش و خروش نشان میداد باز از وجهه کمال و طمانینه خارج نبود و در مدت ده سال خدمت درباری نیز تجاری بدست آورده بود و عقیده داشت که اضطراب و احزان جوانی نتیجه ناپرهیزی فکری و تناول آن قبیل غذاهای معنوی است که با از اصل برای سلامت عقل و جمعیت خاطر زیان آورند یا آنکه برای مراحل معینی از عمر سودمند و برای سنینی دیگر متضمن ضررتند. این است که کف نفس و امساک در موامد معنوی را نیز تجویز میکند و همین موقع شناسی که نشان نبوغ و برجستگی از اقران است وی را از تاب و شتاب جوانی انداخته و بلذت طمانینه و آرامی و برد باری و تحقیق علمی برکماشت.

مقایسه این تغییر نشأه و در حقیقت مردن و زندگی از سر گرفتن که ترجمه ایست از کلام «فن بیعت پر نی» برای کمال نفس و کونه، اهمیت بزرگی داشت و چقدر خوب بود اگر ما ایرانیان نیز که همیشه در جهان اضطراب و پریشانی و در تنگنای حزن و نومیدی و اغلب نیز در سرمستی غفلت و در سماع وحدت زبانی دست افشان و پاکوبانیم وقتی باین مقام میرسیدیم و موقع شناس میشدیم و در راه تمیز حقیقی که عبارت از «پیش» یعنی اخوت عقل و طبیعت باشد گام برمیداشتیم و لا اقل روزان و شبان خود را تقسیم میکردیم: نه عشر ابرهنه خوشحال و لا ابالی و نلنگار و بسخرگی و باذیت و آزار پارواغیار میگذاریم و لا اقل يك عشر از روز بلکه یکساعت را درست و آن طوریکه درخور

انسان است بخود می‌آمدیم و اگر بفرض دوزیر
زمینی و سردابه خنک بر روی منکای نرم و منخده
لیده و پاچشمان نیم‌باز و درحال چرت‌زدن گذار
عمرگذران و آب روان را می‌نگریم زودهمی‌قدر
که دل‌و‌خرد از ته زنجیرخانه یقیدی و بیخالی
آوازه‌ن و صدای خفیفی میداد از جای می‌چسبیم
و بخود حرکتی میدادیم و بادلی‌پاک و سری‌سبک
و دیدار بدون خودپسندی و باخود دورویی نگاه
می‌کردیم که کجائیم و چگونه‌ایم . شکی نیست
که آنوقت ، کاش روزی هزار مرتبه من مردمی
تابدیدی رویت ، معنی دیگر می‌بخشد . آنوقت
این شعر و آیه مبارکه هر دو بکار این دنیای ما
می‌جورد . آنوقت مردن یعنی برکنارشدن از
جهالت و معنی زنده‌شدن چشم‌گشودن بجمال
فعالیت و جدیت و تفکر صحیح میشد . آنوقت
از ، فنا فی‌الله ، می‌گذشتیم و بسرم‌نزل ، بقای
فی‌الله ، میرسیم . آنوقت نیز آن‌ایات بسیار
محکم که مطلق آن این است ، این‌خواج ز دانش
ترچه‌دیدی ، و زکب فضیلت اثرچه‌دیدی ،
که برای روح ما جوانان حکم ناپرهیزی فکری
و معنوی را دارد و با آن قدرتی که ادیب مستخورد
در آن بکار برده چون صاعقه آسمانی جمعیت
خاطر را پریش می‌سازد بی‌اثر می‌ماند . آنوقت
از این سبک فکر قدیم می‌گذشتیم و از آفتاب
حقیقت که با آن ، جهانی روشن است بهره‌می
گرفتیم آنوقت شاخه‌نیش بر و بارشناسانی می‌آورد
و سیر مقامات علم و عرفان بر درف امتاع و در
سما تخیلات تحقق نمی‌پذیرد و برعکس کارما
نیز بالا می‌گرفت و چون دکنر ، اکنر ، با
سپلین . خود علم بر قطب عالم می‌افراشتیم و

چون ، پیکارد ، دره‌ای قرب سیر می‌کردیم .
آنوقت علم و عرفان از تدقیق در گل بوستان و
تحقق در سنک کوهستان و از توجه و تعمق در
این جهان پر رمز و یکران شروع میکرد . آن
وقت شناسائی واقعی پروردگار که تنها حیرت در
مبادی اشراق جلال اوست میسر شد و آنوقت
نیز پیرطریق از شرکت در ترفی و تعلیه جوانان
و از همدستی در تکمیل واقعی و طیبی دایره خود
و محیط وطن بجای خستگی و درد سر ، سبک
روحو و دماغ‌تر بر می‌گرفت .

هرگاه از ، دیدن عرض دیگران و
در آویختن بگریبان پیران ، ترس نداشتیم و
احترار نمی‌چشم بنابر استهاد امثله فراوانی
داشتیم که دلیلی قوی و شاهدهی کافی برای وضع
تفکر و روح همیشه جوان ماست مثل این
که ماملت نباید هیچوقت بمرحله نظم و ترتیب
و حضور خاطر واقعی که نشان عظمت فکر و تصفیه
و بلوغ معنوی است برسیم و بالعکس باید همیشه
در یک دنیای تاریک و هرج و مرج و بی‌معنی زندگی
کنیم و علت هم این است که با زحمت تحقق
صحیح را بخود نداده‌ایم ، یا بنا بر عقل و فهم انسانی
خود که مادیون عقل کلی است چون سر از راز
خلقت بیرون نمی‌بریم تصور میکنیم که کلیه این
طاق و این سپهر و این عوالم همه بی‌معنی است
در حالیکه : ، آنچه تویی ز سپید و سیاه ، بر
سرکار است در این کارگاه ، یکی از بزرگان
بنان و بیان ما که الحق پایت او در سخنوری بلند
و چکامه او پر مایه و قبول خاطر و لطف سخا و
خدا داده است میفرماید : ، گفتیم از علم نظر
علم یقین خیزد گفت ، نظرو علم یقین نیست

قابل شنیدن است تا یک نفر عالم و فقیه اسلامی و یا عارف و ادیب ایرانی که در عمر خود همیشه با بکر ، سروکار داشته است و میتوان بنا بر نظریه پرفسور ، فرویدن ، که میگوید شهوات و تمایلات طبیعی را نمیتوان کشت و اگر آنها را تعدیل نکنیم بالاخره بصورتی و شکلی و وضعی بروز میکند و مالیخولیا و جنون و هزاران دردیدرمان روحی بران مرتب میگردد و حتی عالم نمائی و خود پسندی از علامات باهرة آن میباشد و بنا بر این نظریات میتوان برای يك رهبان مسیحی و يك فیلسوف اروپائی که بعضی از آنها در پاکدامنی واقفا راه تعصب میروند عذری آورد . چنانکه هدیقدر که ابلیس پرفن مانند پرفسور ، فرویدن ، بدرد ، فاروست ، ما پی میرد در همان اول کار ، فاروست ، پیرا بخانه جادوگری می برد تا او را جوان کند .

• فاروست ، پس از چندورد سجع قریباً قریباً قرنی بر نوح نبی سلام کردم رستم تغییر حالت پیدا نموده و در آینه که مقابل اوست يك زنجیریانی را می بیند و از هوش می رود و این راهب بیچاره که در جمیع عمر زندیده در عالم سرمستی می گوید : • دلم میخواهد قدری پیش بروم . این حور بهشتی را در آغوش بکشم ولی افسوس که پس از یک عمر زهد و تقوی هنوز پروردگار بوعده خود وفا نفرموده و نمیتوانم ازین ماهروی اکام دل جویم مثل اینکه درمان ما پرده نازکی است که با همه نازکی چون دیوار آهنی سینه پرسوز و التهاب مرا از سینه بلورین معشوق دور میسازد . آخ ! این چه چهره قزیا و قدوبالائی است . پروردکارا رنهم اینقدر زیبا و رعناست و اینقدر خوشگل

جراستهایم . اگر چه در آثار این استاد ایاتی میتوان دید که اثر این بیت و امثال آنرا تعدیل میکند ولی باز این بیت و اشعار این چکامه اثری دارد که برای روح و وجدان ما در صورتیکه بخواهیم هر دورا بنا بر اصل تربیت مسلم تغییر بدهیم یا آن که روح و وجدان خود را تصفیه و تکمیل کنیم بسیار زیان آور است و گمان نمیکنم که روح حساس و خاطر رقیقی در ایران پیدا شود که مغلوب گیرندگی و جذبه این شعر نگردد . مخصوصاً روان ما که آواز اشارا زود میشوند و نتیجه باین میباشد که بمزکوم مشک تار بخشند و بصرفرائی شهد و شکر .

يك روح و دو جلوه ممکن است

کسیکه با نثار ، گوته ، آشناست ایراد کند که • گوته ، نیز در نظم و اثر خود کرا را شکایت از بی ثمری فهم معانی و بحث مبانی میکند چنانکه در صفحه اول درام ، فاروست ، پهلوان آن استان یعنی آن پیر مرد منزوی و راهب معتکف که هیچ وقت در بزم زندان صاحب دل دماغ جان تر نکرده و در آغوش مهوشی خرمائی مو دم نیاسوده و چهره طیب عشق را در مدت عمر ندیده و یکبار انسانیت را که عبارت از برکات و ائثار درخت قلب و احساسات طبیعی است مجروح نموده شکوه میکند : • افسوس که از قیل و قال مدرسه از فقه و فلسفه برایم جز درد سر نماند : عمرم در پی اثبات واجب الوجود و حتی در طلب گذشت و همرا با عشق و جهد تمام فرا گرفتم اما افسوس که جز دیوانگی مرا ثمری نماند و پایه عقل و دانشم همان که بود بماند . • ولی باید مرا موش نکرد که این شکوه از يك راهب جوان دل مسیحی زودتر

کوته روز بروز در طی طریق کمال نفس
 از احساسات پاک گرفته تا بمقام عقل تابناک
 مدارجی را سیر کرده است و طرح قصر احساسات
 و افکار و گوته ، نسبت بطبیعت و احاطه
 پروردگار در این سه بیت بلند و پر مغز استاد
 معظم آتای ملک الشعراء بهار ریخت آمده که میفرماید :
 گفتم اسرار ازل چیست بگو گفت که گشت
 عاشق جلوه خود شاهد بزم آرائی
 گشت مجذوب خود دور زود جلوه نمود
 شد ازان جلوه پیا شوری و استیلانی
 سر بر هستی از این عشق و از این جاذبه خاست
 باشد این قصه ز اسرار ازل افشانی
 اما گوته به ، شک آلودی اسرار ازل ،
 اکتفا نکرده و پایه تحقیق را فراتر گذاشته و
 بالاخره در سنیای طبیعت که استادان ما سر بر
 از ترانی ، شنیدند سهم او دیدار گردید .
 گوته ، خود در ، فاوست ، میگوید : بقیه دارد

و در باست . هیچ تصور نمی کردم که در روی
 زمین یک چنین موجودی هم وجود دارد .
 خدایا ! این قیافه مهوش خلاصه رموز
 آسمانهاست و این هیبت دلکش اجمال تفصیل
 زمین هاست .
 معلوم است که شکوه یک چنین مجنون را
 میتوان فهمید و حال آنکه مقصود ، گوته ، در
 ، درام ، فاوست دغیله دادن یک عمر انسانی در
 پیش چشم انسانی میباشد و میخواهد زندگانی را
 با همه فرازونشیب آن و با همه کشمکش عقل و حس
 و فانی نماید راه اصلاح نفس با وضعی شاعرانه
 جلوه بدهد و بالاخره رسیدن بمقام صفوت و
 آرامی و دانائیرا در یک مثال که شخص ، فاوست ،
 باشد ولی در حقیقت پرده ای از زندگانی واقعی
 خود اوست در نظر ما مجسم کند و این احساسات
 بازی ، بهیچوجه نقطه آخر دانائی ، گوته ،
 نیست .

﴿ کتاب آیین ﴾

تالیف جدید فاضل تحریر و مورخ شهیر شهید احمد کسروی تبریزی

سالها بود که یکدسته مزدور و مروج متاع یگانه
 بنام تجدد و تمدن بر اخلاق پسندیده و ناموس
 ایرانی پشت پازده عادات نکوهیده و زشت
 اروپائی را بکالبد جامعه تزریق میکردند .
 این طایفه عاری از همه چیز در همه چیز دست
 دخالت دراز کردند زیرا فرمانبر وقاحت و سخت
 روئی بودند . شعر و ادب را از سبک فردوسی بشیوه
 دلشاد ملک معارف تنزل دادند زیرا بادشاد انباز

بودند ، پرده نشینی و حیا را بیگساری و رقاصی
 بدل ساختند زیرا شهوت رانی جز این اقتضا نمیکرد .
 غارت اموال دیگران رسمی و عمل نام گذاشتند و بدان
 عمل کردند زیرا جز این هنری نداشتند
 جامعه ایران در برابر این همه حق شکنی
 و استقلال گشی از بیم نسبت کهنه پرستی ساکت
 مانده بود تا اینک بدست (کسروی) این ظلم
 شکست و کتاب (آیین) بر ضد اخلاق زشت
 و اروپا پرستی انتشار یافت .